



The Ḥadīth “Al-A’immah min Quraysh” as a Speech Act: A Historical and Theological Analysis of the Formation of Political Legitimacy Theory Based on Skinner’s Method

Morteza Hasaninasab ^{a*}, Mohammad Hasanbeigi ^b

^a Assistant Professor, Islamic Studies Department, Faculty of Humanities, Arak University, Arak, Iran

^b Associate Professor, Department of History, Faculty of Humanities, University of Arak, Arak, Iran

KEYWORDS

Imamate
Kalām (Islamic
Theology),
History,
Ḥadīth “Al-A’immah
min Quraysh”,
Quentin Skinner

Received: 31 January 2026;

Accepted: 16 May 2026

Article type: Research Paper

DOI: 10.22034/thr.2026.2044216.1181

ABSTRACT

The issue of stipulating Qurashī lineage for the Imam is one of the most controversial debates in the formation of Islamic political thought. Closely intertwined with the political developments of early Islam—particularly the event of Saqīfah—it took shape in that context and was later consolidated in the form of ḥadīth reports and theological doctrines. The central question of this article is to what extent the condition of being Qurashī reflects an original normative injunction, and to what extent it represents the product of later reinterpretations within the context of power struggles.

Drawing on the history of political thought as formulated by Quentin Skinner and employing speech act analysis, this study argues that ḥadīths such as “al-a’immah min Quraysh” must be understood within the historical and polemical contexts of their articulation and transmission, avoiding abstract and anachronistic readings.

The research adopts a historical-analytical method based on a comparative study of ḥadīth, historical, and theological-legal sources. The transmitted reports are examined in light of the political context of early disputes as well as within the framework of speech act theory. The findings indicate that the stipulation of Qurashī lineage functioned less as a purely doctrinal proposition and more as a discursive instrument aimed at delimiting the sphere of political legitimacy and managing tribal conflicts in the early Muslim community. As the discourse moved from the arena of political contestation into Sunni theoretical frameworks, it acquired a juristic formulation, while in the Imāmī tradition it was reinterpreted in a different manner. Accordingly, a precise understanding of this doctrine requires reconstructing its historical context and analyzing the intentions of the primary actors involved.

* Corresponding author.

E-mail address: M-hasaninasab@araku.ac.ir





حدیث «الأئمة من قریش» به مثابه کنش گفتاری؛ تحلیل تاریخی و کلامی در شکل‌گیری نظریه مشروعیت سیاسی براساس روش اسکینر

مرتضی حسنی نسب^{الف*}، محمد حسن بیگی^ب

^{الف} استادیار، گروه معارف اسلامی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه اراک، اراک، ایران، M-Hasaninasab@araku.ac.ir

^ب دانشیار، گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه اراک، اراک، ایران، M-hassanbeigi@araku.ac.ir

واژگان کلیدی	چکیده
امامت کلام تاریخ حدیث الأئمة من قریش کوئنتین اسکینر	مسئله «اشتراط قریشی بودن امام» یکی از مناقشه‌برانگیزترین مباحث در تکوین اندیشه سیاسی اسلامی است که در پیوندی تنگاتنگ با تحولات سیاسی صدر اسلام، به‌ویژه واقعه سقیفه، شکل گرفته و در سده‌های بعد در قالب روایات حدیثی و دستگاه‌های کلامی تثبیت شده است. در حالی که تحقیقات پیشین عمدتاً به بررسی تاریخی استناد به حدیث «الأئمة من قریش» در سقیفه یا تحلیل سیاست‌های خلفای نخستین در ترویج برتری قریش پرداخته‌اند، و برخی دیگر نیز چگونگی بازنمایی جانشینی و مبانی مشروعیت‌بخشی به خلافت را در متون کهن مورد کاوش قرار داده‌اند، پرسش اصلی این مقاله آن است که شرط قریشی‌بودن تا چه اندازه بازتاب یک نصّ هنجاری نخستین است و تا چه میزان محصول بازخوانی‌های پسینی در بستر منازعات قدرت؟ این پژوهش با بهره‌گیری از رویکرد تاریخ اندیشه در معنای صورت‌بندی شده آن نزد کوئنتین اسکینر و با اتکا به تحلیل کنش گفتاری، می‌کوشد نشان دهد که احادیثی چون «الأئمة من قریش» را باید در زمینه تاریخی - منازعاتی صدور و بازنقل آن‌ها فهم کرد و از قرائت‌های انتزاعی و فرازمانی پرهیز نمود. روش تحقیق، تحلیلی - تاریخی و مبتنی بر مطالعه تطبیقی منابع حدیثی، تاریخی، و کلامی - فقهی است. داده‌های روایی در پرتو بستر سیاسی نزاع‌های نخستین و نیز در چارچوب نظریه کنش گفتاری بررسی شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شرط قریشی‌بودن بیش از آن‌که صرفاً یک گزاره اعتقادی باشد، در مقام یک ابزار گفتمانی برای تحدید دایره مشروعیت سیاسی و مدیریت تعارض‌های قبیله‌ای در جامعه نخستین اسلامی عمل کرده است. این شرط در گذار از عرصه منازعه سیاسی به دستگاه نظری اهل‌سنت صورت‌بندی فقهی یافت و در سنت امامی به‌گونه‌ای متفاوت بازتفسیر شد. در نتیجه، فهم دقیق این آموزه مستلزم بازسازی زمینه تاریخی و تحلیل مقاصد کنشگران اولیه است.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۱	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۲۶	
مقاله علمی پژوهشی	

۱. مقدمه

مسئله جانشینی پیامبر اسلام (ص) یکی از بنیادی‌ترین موضوعات تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام است؛ مسئله‌ای که نه‌تنها سرنوشت ساختار قدرت را در نخستین جامعه اسلامی رقم زد، بلکه زبان و منطق مشروعیت سیاسی را نیز برای

قرون بعدی شکل داد. واقعه سقیفه بنی‌ساعده، که براساس کنارگذاشتن امام علی علیه‌السلام از حکومت پس از پیامبر (ص) شکل گرفت، بنابر گزارش‌های تاریخی نخستین بازتاب یافته، صرفاً رویدادی گذرا در انتقال قدرت نبود؛ بلکه صحنه بروز منازعه‌ای عمیق بر سر معیارهای اقتدار و حدود آن به‌شمار می‌رفت. روایت‌های مندرج در منابع تاریخی مانند الرسل والملوک اثر محمد بن جریر طبری و أنساب الأشراف اثر احمد بن یحیی بلاذری نشان می‌دهد که رقابت مهاجران و انصار، بیش از آنکه نزاعی شخصی یا قبیله‌ای صرف باشد، تلاشی برای تثبیت تعریفی خاص از «مشروعیت» در جامعه‌ای بود که ناگهان با خلأ اقتدار کاریزماتیک پیامبر مواجه شده بود.

با دقت در منابع تاریخی و حدیثی اهل سنت در می‌یابیم که بنا بر رویکرد کلامی سیاسی اهل سنت، در چنین وضعیتی جامعه اسلامی نخستین با پرسشی بنیادین روبرو شد: چه کسی و بر اساس چه معیاری حق فرمانروایی دارد؟ آیا سابقه در اسلام، قرابت نسبی، قدرت قبیله‌ای یا رضایت جمعی معیار تعیین‌کننده است؟ این پرسش‌ها در فضایی طرح می‌شد که هنوز سازوکار نهادمند انتقال قدرت شکل نگرفته و الگوی مشخصی برای تفکیک اقتدار دینی و سیاسی تثبیت نشده بود. بدین ترتیب، نزاع سقیفه را می‌توان لحظه‌ای دانست که در آن، «زبان سیاست» در جامعه اسلامی در حال تکوین بود و بازیگران سیاسی می‌کوشیدند با توسل به منابع دینی، افق‌های ممکن قدرت را بازتعریف کنند.

در این میان، حدیث مشهور «الأئمة من قریش» جایگاهی محوری یافت. این حدیث در منابع حدیثی معتبر، از جمله صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده و در سیر تطور اندیشه سیاسی اهل سنت، به یکی از ارکان نظریه خلافت بدل گردیده است. در آثار فقه‌السیاسی کلاسیک، مانند الأحكام السلطانية ماوردی، قریشی بودن به‌عنوان یکی از شروط اساسی امامت تثبیت شده و بدین ترتیب، گزاره‌ای حدیثی به قاعده‌ای هنجاری در نظریه دولت اسلامی تبدیل شده است.

با وجود این اهمیت تاریخی و نظری، بخش عمده‌ای از پژوهش‌های موجود درباره این حدیث، یا در چارچوب مباحث سنتی حدیث‌پژوهی (بررسی سند، طرق روایت، اختلاف الفاظ) سامان یافته، یا در قالب مباحث کلامی به داوری درباره حجیت و دلالت آن پرداخته است. در هر دو رویکرد، حدیث غالباً به‌مثابه گزاره‌ای فراتاریخی و بیانگر اصلی ثابت در باب ساختار حکومت اسلامی تلقی شده است. نتیجه چنین رویکردی آن است که حدیث از زمینه تاریخی تولید و کاربست خود جدا می‌شود و به‌صورت حکمی انتزاعی و همواره معتبر فهم می‌گردد.

مسئله‌ای که این پژوهش درصدد طرح آن است، دقیقاً در همین نقطه شکل می‌گیرد. آیا می‌توان حدیث «الأئمة من قریش» را صرفاً گزارشی از یک قاعده ازلی دانست، یا باید آن را در متن یک بحران عینی و مشخص سیاسی تحلیل کرد؟ به بیان دیگر، این حدیث در لحظه تاریخی منازعه بر سر جانشینی پیامبر، چه کارکردی ایفا می‌کرد؟ آیا صرفاً خبر از یک واقعیت اجتماعی می‌داد، یا در مقام مداخله‌ای زبانی، دامنه بدیل‌های مشروع قدرت را محدود می‌ساخت و انحصار قریشی را به‌مثابه امری طبیعی و دینی تثبیت می‌کرد؟

برای پاسخ به این پرسش، این پژوهش از چارچوب نظری تاریخ‌گرایی زبانی بهره می‌گیرد؛ رویکردی که به‌ویژه در آثار کوئنتین اسکینر صورت‌بندی شده است. اسکینر در نقد قرائت‌های متن‌محور و فراتاریخی، استدلال می‌کند که متون سیاسی را باید در نسبت با منازعاتی فهم کرد که در آن مداخله می‌کنند. از نظر او، معنای یک گزاره سیاسی نه در سطح الفاظ مجرد، بلکه در سطح «کنش گفتاری» و نیروی کنشی آن آشکار می‌شود؛ یعنی در آنچه گوینده با بیان آن گزاره

درصد انجام آن بوده است (Skinner, 1969, p47؛ همچنین ببینید: حسنی نسب، ۲۰۲۵، ص ۵۹ و ۶۰). این رویکرد، که از نظریه افعال گفتاری آستین نیز الهام گرفته است، امکان می‌دهد تا حدیث مورد بحث را نه فقط به عنوان متن، بلکه به عنوان عمل سیاسی تحلیل کنیم.

بر اساس این چارچوب، فرضیه اصلی مقاله آن است که حدیث «الأئمة من قریش» را باید به مثابه مداخله‌ای زبانی در بحران مشروعیت صدر اسلام فهم کرد؛ مداخله‌ای که در بستر رقابت مهاجران و انصار، به تثبیت الگوی خاصی از اقتدار سیاسی انجامید و بدیل‌های دیگر (از جمله امکان خلافت انصار یا اشکال غیرقبیله‌ای مشروعیت) را به حاشیه راند. این حدیث در مرحله نخست، نقشی فعال در سامان‌دهی منازعه ایفا کرد و در مراحل بعد، در آثار متکلمان و نظریه‌پردازان خلافت، به اصلی هنجاری و بدیهی تبدیل شد؛ چنان‌که در تحلیل‌های نظری متأخر، مانند مباحث خلافت در المقدمة اثر عبدالرحمن بن خلدون، شرط قریشی بودن به صورت قاعده‌ای طبیعی و ضروری بازنمایی گردید.

اهمیت این پژوهش در آن است که با پیوند دادن تحلیل تاریخی منابع صدر اسلام و چارچوب نظری تاریخ‌گرایی زبانی، امکان بازخوانی نسبت حدیث و سیاست را در نخستین سده اسلامی فراهم می‌آورد. چنین رویکردی نشان می‌دهد که چگونه یک گزاره دینی می‌تواند در بستر منازعات عینی قدرت، به ابزاری برای مهندسی زبان مشروعیت بدل شود و سپس در فرآیند بازتولیدهای کلامی و فقهی، صورت اصل هنجاری تثبیت‌شده به خود گیرد. بدین ترتیب، مقاله حاضر می‌کوشد از دوگانه رایج «تحلیل سندی» و «داوری کلامی» فراتر رود و حدیث را در مقام عنصر فعال در شکل‌گیری نظم سیاسی اولیه اسلام تحلیل کند.

در نهایت، پرسش محوری پژوهش چنین صورت‌بندی می‌شود: حدیث «الأئمة من قریش» در بستر بحران جانشینی صدر اسلام چه کنشی را در عرصه مشروعیت سیاسی انجام می‌داد و چگونه در سیر تطور اندیشه سیاسی اسلامی به اصل هنجاری تثبیت‌شده تبدیل شد؟ پاسخ به این پرسش، نه تنها به فهم دقیق‌تر لحظه تأسیسی سیاست در اسلام یاری می‌رساند، بلکه افق تازه‌ای برای مطالعه نسبت متون دینی و قدرت سیاسی در تاریخ اسلام می‌گشاید.

۲. پیشینه پژوهش

در میان پژوهش‌های فارسی مرتبط با مسئله قریشی بودن امام و نسبت آن با خلافت، مقاله ابراهیم نوئی با عنوان «بررسی تمسک به «الأئمة من قریش» در نشست سقیفه» (۱۴۰۳) از نزدیک‌ترین مطالعات به موضوع حاضر است. نویسنده با تمرکز بر گزارش‌های تاریخی سقیفه می‌کوشد روشن سازد که آیا ابوبکر و عمر در آن نشست به حدیث «الأئمة من قریش» استناد کرده‌اند و آیا انصار نیز با اتکا به همین روایت از ادعای خود دست کشیده‌اند یا نه. نتیجه پژوهش او آن است که دعوی تمسک مؤثر به این حدیث در سقیفه و نقش تعیین‌کننده آن در اعراض انصار از سعد بن عباد، از پشتوانه تاریخی استواری برخوردار نیست. در امتداد این بحث، مقاله «کنش‌گری خلفای نخستین در ترویج گفتمان برتری قریش، با تکیه بر متون کهن فریقین» نوشته ابراهیم رضائی کلیری (۱۴۰۱) نشان می‌دهد که خلفای نخستین از طریق ترویج روایت «الأئمة من قریش»، برجسته‌سازی منزلت نسبی قریش، گزینش کارگزاران قرشی و تقویت جایگاه سیاسی و اقتصادی آنان، در شکل‌گیری و تثبیت گفتمان برتری قریش نقش فعالی داشته‌اند. این دو پژوهش، هرچند در تبیین زمینه تاریخی برآمدن و ترویج برتری قریش سودمندند، بیشتر بر گزارش تاریخی یا تحلیل سیاست‌های عملی خلفا متمرکز مانده و به بررسی حدیث به مثابه یک «کنش گفتاری» در متن منازعه قدرت کمتر پرداخته‌اند.

از سوی دیگر، شماری از تحقیقات به مسئله جانشینی رسول خدا(ص) و مبانی مشروعیت‌بخشی به خلافت در سیره‌ها و گزارش‌های تاریخی توجه کرده‌اند. مقاله «جانشینی رسول(ص) در سیره نبوی و رأی خلفای ثلاث» نوشته طاهره اسلامی علی‌آبادی و امداد توران (۱۳۹۹) با تحلیل سیره ابن هشام نشان می‌دهد که گزینش و حذف روایات جانشینی، متأثر از گرایش‌های مذهبی و سیاسی مؤلف و همسو با فضای فکری اهل حدیث و سیاست‌های عباسی بوده است؛ به‌گونه‌ای که روایت تاریخ نبوی در جهت تأیید شایستگی ابوبکر برای خلافت سامان یافته است. همچنین مقاله «آراء و مبانی خلفای سه‌گانه در مشروعیت‌بخشی به خلافت خود و یکدیگر» از همین نویسندگان (۱۳۹۷) به این نتیجه می‌رسد که مفاهیمی چون انتخاب در سقیفه، انتصاب خلیفه پیشین، شورا، قریشی بودن، مهاجری بودن و سن بالاتر، به‌تدریج به مبانی نظری مشروعیت خلفای نخستین بدل شده‌اند، هرچند این مبانی از انسجام نظری و التزام عملی یکسانی برخوردار نبوده‌اند. اهمیت این دسته از پژوهش‌ها در آن است که نشان می‌دهند مشروعیت سیاسی در صدر اسلام نه صرفاً از طریق واقعه‌ای تاریخی، بلکه از خلال بازنمایی‌های روایی، گزینش‌های تاریخ‌نگارانه و صورت‌بندی‌های کلامی ساخته شده است. با این همه، این آثار نیز عمدتاً به سطح گزارش تاریخی، نقد محتوایی یا داوری اعتقادی محدود مانده‌اند و هنوز تحلیل حدیث «الأئمة من قریش» در قالب نظریه کنش گفتاری و با بهره‌گیری از روش زمینه‌گرایانه اسکینر، به‌عنوان ابزاری برای فهم «کارکرد زبانی مشروعیت‌ساز» آن، کمتر محل توجه قرار گرفته است.

۳. چارچوب نظری: تاریخ‌گرایی زبانی و کنش گفتاری

تحلیل حاضر بر مبنای رویکرد تاریخ‌گرایی زبانی در تاریخ اندیشه سیاسی سامان یافته است؛ رویکردی که به‌طور نظام‌مند در آثار کوئنتین اسکینر^۱ صورت‌بندی شده است. اسکینر در مقاله بنیادین خود با عنوان «معنا و فهم تاریخ اندیشه‌ها»^۲ با نقد دو گرایش مسلط در تاریخ‌نگاری اندیشه (یعنی قرائت‌های متن‌محور فراتاریخی و تفسیرهای ایدئولوژیک) استدلال می‌کند که متون سیاسی را نمی‌توان مستقل از زمینه‌های تاریخی و منازعاتی که در آن پدید آمده‌اند فهم کرد (Skinner, 1969). از نظر او، خطای رایج در تاریخ اندیشه آن است که آثار گذشته به‌مثابه پاسخ به پرسش‌های امروزیین خوانده شوند یا مفاهیم آنها در چارچوب دستگاه‌های نظری متأخر بازسازی گردند؛ بی‌آنکه به قواعد گفتمانی و افق انتظارات زمانه تولید متن توجه شود.

در برابر این رویکردها، اسکینر بر آن است که معنای یک متن سیاسی را باید در نسبت با «موقعیت منازعه‌آمیز»^۳ که متن در آن مداخله می‌کند بازسازی کرد. وی با الهام از نظریه افعال گفتاری آستین^۴، میان معنای لفظی^۵ و نیروی کنشی^۶ تمایز می‌گذارد و نشان می‌دهد که هر گزاره، افزون بر بیان یک محتوا، عملی را نیز انجام می‌دهد (Austin, 1962). بر این اساس، فهم یک متن سیاسی صرفاً به تعیین معنای واژگان آن محدود نمی‌شود، بلکه مستلزم کشف آن چیزی است که نویسنده یا گوینده با بیان آن گزاره درصدد تحقق آن بوده است. اسکینر این مقصود را «قصد کنشی» می‌نامد و تأکید می‌کند که این قصد تنها در چارچوب قواعد زبانی و هنجارهای رایج کنش سیاسی در زمانه تولید متن قابل شناسایی

1. Quentin Skinner

2. Meaning and Understanding in the History of Ideas

3. context of argument

4. J. L. Austin

5. locutionary meaning

6. illocutionary force

است (Skinner, 1969, p. 48–49).

در مجموعه «تصاویری از سیاست»^۷ اسکینر این مبنا را بسط داده و بر ضرورت بازسازی «امکانات مفهومی»^۸ هر دوره تاریخی تأکید می‌کند (Skinner, 2002). از نظر او، هر جامعه‌ای دارای مجموعه‌ای از مفاهیم، تمایزات و شیوه‌های استدلال است که حدود آنچه را می‌توان گفت، تصور کرد و از آن دفاع نمود تعیین می‌کند. بنابراین، مورخ اندیشه باید نشان دهد که یک متن چگونه در درون این افق مفهومی عمل کرده، از چه ذخایر زبانی بهره گرفته و در پی تغییر یا تثبیت کدام هنجارهای مسلط بوده است. بدین ترتیب، معنا نه در ذات متن، بلکه در تعامل میان متن و زمینه تاریخی آن پدیدار می‌شود.

کاربست این رویکرد در تحلیل متون دینی، مستلزم تمایز میان سطح اعتقادی و سطح تاریخی است. تاریخ‌گرایی زبانی در مقام یک روش، به دنبال داوری در باب صدق یا کذب دعوای دینی نیست، بلکه می‌کوشد نقش اجتماعی و سیاسی یک گزاره را در بافت تاریخی آن روشن سازد. در نتیجه، یک حدیث یا گزاره کلامی را می‌توان همچون سایر متون سیاسی، در مقام کنشی زبانی تحلیل کرد که در پاسخ به شرایط خاصی صورت‌بندی شده و در صدد تحقق اهداف معینی بوده است. این رویکرد با سنت‌های کلاسیک حدیث‌پژوهی که عمدتاً بر بررسی سند و دلالت فقهی تمرکز دارند متفاوت است، اما لزوماً در تعارض با آنها قرار نمی‌گیرد؛ زیرا هر یک در سطحی متفاوت از تحلیل عمل می‌کنند.

در پژوهش‌های داخلی، مبانی روش‌شناختی اسکینر مورد توجه قرار گرفته و بر ضرورت بازسازی زمینه‌های ذهنی و عینی تولید متون سیاسی تأکید شده است. برای نمونه، مرتضوی با تحلیل آثار اسکینر، فهم معنا را در گرو توجه به شرایط تاریخی و منازعاتی می‌داند که متن در آنها شکل گرفته است (مرتضوی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۷). وی همچنین در بررسی رویکردهای جدید سیاسی، نشان می‌دهد که بدون تحلیل بستر اجتماعی و فکری تولید آثار، امکان فهم تحولات اندیشه سیاسی فراهم نمی‌شود (مرتضوی، ۱۳۸۵، ص ۱۶۴). تولی نیز با تأکید بر پیوند معنا و هنجارهای مرسوم، تصریح می‌کند که معنای هر متن در نسبت با قواعد کنش اجتماعی در موقعیت تاریخی مفروض قابل تبیین است (تولی، ۱۳۸۳، ص ۶۰). این تحلیل‌ها نشان می‌دهد که رویکرد اسکینری، افزون بر جایگاه آن در تاریخ‌نگاری غربی، قابلیت کاربست در مطالعه متون اسلامی را نیز داراست.

در پرتو این چارچوب نظری، تحلیل حدیث «الأئمة من قریش» مستلزم عبور از سطح معنای لفظی آن و تمرکز بر نیروی کنشی و کارکرد تاریخی آن است. پرسش اصلی این نیست که حدیث از نظر لغوی یا فقهی چه حکمی را بیان می‌کند؛ بلکه آن است که در بستر بحران جانشینی صدر اسلام، این گزاره چه عملی را در عرصه مشروعیت سیاسی انجام می‌داد. بدین ترتیب، حدیث به عنوان مداخله‌ای زبانی در یک منازعه واقعی بر سر قدرت فهم می‌شود؛ مداخله‌ای که در چارچوب امکان‌ات مفهومی و هنجارهای رایج جامعه قبیله‌ای عرب معنا می‌یافت و در پی تثبیت یا تغییر آرایش نیروهای سیاسی بود.

از این منظر، تحلیل حاضر در سه سطح نظری سامان می‌یابد: نخست، بازسازی مفهوم و هنجارهای سیاسی جامعه اسلامی نخستین؛ دوم، تعیین نیروی تاثیر گذار آن حدیث در موقعیت تاریخی؛ و سوم، بررسی چگونگی تحول و طبیعی‌سازی این مفهوم در نظریه‌های متأخر خلافت. این رویکرد امکان می‌دهد تا از قرائت‌های فراتاریخی و انتزاعی

7 . Visions of Politics

8 . conceptual resources

فاصله گرفته و نسبت متن دینی و ساختار قدرت را در لحظه تاریخی شکل‌گیری آن با دقت بیشتری بازسازی کنیم.

۴. زمینه تاریخی: بحران مشروعیت پس از رحلت پیامبر

بررسی زمینه تاریخی حدیث «الأئمة من قریش» در سنت اندیشه سیاسی اسلامی نشان می‌دهد چگونه یک گزاره حدیثی که در بستر منازعه‌ای خاص در صدر اسلام ایفای نقش می‌کرد، در طی قرون بعدی به اصلی هنجاری و بدیهی در نظریه خلافت اهل سنت تبدیل شد و هم‌زمان، در سنت امامیه معنایی متفاوت و غیرمقوم یافت. بر اساس گزارش‌های تاریخی که در منابع کهن انعکاس یافته، استناد به قریشی بودن رهبر سیاسی نخستین بار در جریان بحران سقیفه و در مقام استدلالی سیاسی مطرح شد. در روایت‌های منقول در تاریخ الرسل والملوک، طبری نقل می‌کند که مهاجران در برابر ادعای انصار، بر پیوند خویشاوندی خود با پیامبر و جایگاه قریش در میان عرب تأکید کردند و این امر به‌عنوان مبنای ترجیح سیاسی به کار گرفته شد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۹۸-۲۰۵). بلاذری نیز در أنساب الأشراف، ضمن بازگویی منازعات آغازین، نشان می‌دهد که استناد به قریش نه به‌مثابه یک اصل نظری مدون، بلکه به‌عنوان ابزاری اقناعی در یک موقعیت منازعه‌آمیز صورت گرفت (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۸۲-۵۸۶). در این مرحله، حدیث یا مضمون آن واجد نیروی کنشی مستقیم بود و کارکرد آن تثبیت برتری سیاسی یک گروه خاص در شرایط بحرانی جانشینی به‌شمار می‌رفت.

با تثبیت خلافت در دودمان‌های اموی و عباسی، این استدلال موقعیتی به‌تدریج از زمینه منازعه اولیه جدا شد و در قالب روایت‌های حدیثی تثبیت گردید. ثبت حدیث «الأئمة من قریش» در جوامع معتبر حدیثی، به‌ویژه در صحیح بخاری و صحیح مسلم، نقش تعیین‌کننده‌ای در این فرایند داشت؛ زیرا ورود روایت به این مجموعه‌ها، آن را از سطح یک استدلال تاریخی به سطح نص معتبر دینی ارتقا داد (بخاری، ۱۴۲۲ق، کتاب الأحكام، باب الأمراء من قریش؛ مسلم، ۱۴۱۶ق، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش).^۹ از این پس، امکان طرح حدیث به‌عنوان داده‌ای فراتاریخی در مباحث کلامی و فقهی فراهم شد.

در سده‌های چهارم و پنجم هجری، این حدیث به‌صورت نظام‌مند در نظریه خلافت اهل سنت ادغام گردید. ماوردی در الأحكام السلطانية، قریشی بودن را یکی از شروط هفت‌گانه امامت می‌شمارد و آن را به روایات نبوی مستند می‌کند، بی‌آنکه به زمینه تاریخی صدور یا کارکرد اولیه آن توجهی نشان دهد (ماوردی، ۱۴۰۹ق، ص ۵-۶). در اینجا، حدیث به‌منزله مبنای حقوقی مشروعیت خلافت عمل می‌کند و از یک کنش‌گفتاری تاریخی به قاعده‌ای هنجاری تبدیل می‌شود. جوینی نیز در غیاث الأمم، هرچند به شرایط اضطرار و امکان تعلیق برخی شروط می‌اندیشد، اما اصل قریشی بودن را همچنان قاعده غالب می‌داند که تنها در شرایط استثنایی قابل چشم‌پوشی است (جوینی، ۱۴۰۱ق، ص ۲۳-۲۷).

۹. این روایت در منابع دیگر نیز آمده است؛ برای مثال ببینید: عن أنس بن مالك قال: أتانا رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن في بيت رجل من الأنصار، فوضع يده على عضادتي الباب ثم قال: «الأئمة من قریش لکم علیهم حق، ولهم علیکم حق ما علموا فیکم ثلاثاً: إن حکموا عدلوا، وإن استرحموا رحموا، وإن عاهدوا وفوا، فمن لم یفعل ذلك منهم، فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين». ر. ک به: ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۶۱، ص ۱۲؛ همچنین ببینید: حسن، ۱۹۶۴، ج ۱، ص ۴۳۰؛ سیوطی، ۱۴۱۷، ص ۲۳.

غزالی در الاقتصاد فی الاعتقاد و نیز در آثار سیاسی خود، این اصل را ذیل مقوله اجماع اهل سنت بازنمایی می‌کند و بدین‌سان، آن را از حوزه اختلاف نظری خارج می‌سازد (غزالی، ۱۴۰۸ق، ص ۲۳۴-۲۳۶). در این مرحله، حدیث دیگر نه موضوع مناقشه، بلکه بخشی از بداهت‌های نظم سیاسی تلقی می‌شود. از منظر تاریخ‌گرایی زبانی، این وضعیت نشان‌دهنده «طبیعی‌سازی» یک گزاره تاریخی است؛ به این معنا که شرایط و منازعات اولیه‌ای که به تولید و کاربست آن انجامیده، به حاشیه رانده شده و صورت انتزاعی و هنجاری آن برجسته گردیده است (Skinner, 2002, pp. 58-63).

در مقابل، سنت امامیه با اتخاذ مبنایی متفاوت در باب مشروعیت سیاسی، این حدیث را یا نپذیرفت یا آن را در چارچوبی غیرمقوم تفسیر کرد. در منابع حدیثی شیعه، همچون الکافی، محور اصلی مشروعیت امامت، نص الهی و عصمت امام است و نه انتساب قبیله‌ای (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۷۶-۲۸۰). شیخ مفید در الارشاد، ضمن تأکید بر این مبنا، قریشی بودن ائمه را امری تبعی و غیرتأسیسی می‌داند که نقشی در اصل مشروعیت ندارد (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۵-۱۸). بدین ترتیب، همان گزاره‌ای که در سنت اهل سنت به شرط حقوقی خلافت بدل شده، در سنت امامیه فاقد نیروی هنجارساز است و صرفاً وصفی تاریخی تلقی می‌شود.

جمع‌بندی این سیر تاریخی نشان می‌دهد که حدیث «الأئمة من قریش» در سه مرحله دچار تحول کارکردی شده است: نخست، به‌عنوان مداخله‌ای زبانی در بحران جانشینی صدر اسلام؛ دوم، به‌عنوان روایتی تثبیت‌شده در حافظه حدیثی؛ و سوم، به‌عنوان قاعده‌ای هنجاری و بدیهی در نظریه خلافت کلاسیک. این تحول، نمونه‌ای روشن از فرایندی است که اسکینر از آن به انتقال کنش گفتاری از زمینه منازعه به ساختار هنجار یاد می‌کند؛ فرایندی که بدون بازسازی تاریخی آن، نظریه‌های کلاسیک خلافت به‌اشتباه اموری فراتاریخی و ضروری تلقی خواهند شد.

۵. حدیث «الأئمة من قریش» در منابع اولیه

تحلیل حدیث «الأئمة من قریش» مستلزم بازگشت به منابع اولیه حدیثی و تاریخی صدر اسلام است، زیرا درک کارکرد این گزاره تنها در نسبت با زمینه صدور و نحوه بازتاب آن در جامعه امکان‌پذیر است. منابع حدیثی معتبر اهل سنت، مانند صحیح البخاری و صحیح مسلم، این روایت را با عبارت‌های مختلف نقل کرده‌اند که نشان‌دهنده تکرار و تثبیت آن در حافظه دینی جامعه است (بخاری، ۱۴۲۲ق، کتاب الأحکام، باب الأمراء من قریش؛ مسلم، ۱۴۱۶ق، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش). در هر دو مجموعه، حدیث با زنجیره‌هایی از روایان معتبر ارائه شده و به‌عنوان گزاره‌ای معتبر و قابل استناد در امور سیاسی و اجتماعی تلقی شده است. نکته مهم آن است که این روایت نه صرفاً نقل تاریخی، بلکه ابزاری برای استدلال در باب مشروعیت سیاسی نیز به کار رفته است.

در منابع تاریخی صدر اسلام، از جمله تاریخ الرسل والملوک اثر محمد بن جریر طبری و أنساب الأشراف اثر احمد بن یحیی بلاذری، نقل می‌شود که مهاجران و گروه‌های قریشی در منازعه با انصار برای تصاحب رهبری، بر اصل قریشی بودن رهبر تأکید کردند و این گزاره به‌عنوان معیار مشروعیت سیاسی مطرح شد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۹۸-۲۰۵؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۸۲-۵۸۶). این روایت‌ها نشان می‌دهد که مضمون حدیث، پیش از آنکه به نص هنجاری بدل شود، در مقام استدلالی تاکتیکی و کارکردی در یک بحران واقعی سیاسی عمل کرده است. افزون بر این، روایت‌های گوناگون موجود در منابع مختلف، تنوع و انعطاف حدیث در بازتاب موقعیت‌های گوناگون را نشان می‌دهد و اهمیت

بازسازی زمینه تاریخی صدور روایت را تأکید می‌کند.

همچنین، این حدیث در منابع فقهی و کلامی متأخر مورد استناد قرار گرفته است تا قاعده مشروعیت خلافت را تثبیت کند. ماوردی در الأحكام السلطانية صریحاً بیان می‌کند که یکی از شروط اساسی امامت و خلافت، قریشی بودن است و این شرط را به حدیث «الْأُمَّةُ مِنْ قَرِيْشٍ» مستند می‌داند (ماوردی، ۱۴۰۹ق، ص ۵-۶). در اینجا روایت، از سطح یک مداخله زبانی در بحران سیاسی صدر اسلام، به اصل هنجاری و قانونی در سنت نظری اهل سنت تجلی می‌یابد. جوینی نیز در غیاث الأمم این اصل را در چارچوب قواعد عقلانی و اجماعی بازتولید می‌کند و به محدودیت‌های سیاسی و شرایط اضطرار اشاره دارد، اما همچنان قریشی بودن را یک شرط کلیدی می‌شمارد (جوینی، ۱۴۰۱ق، ص ۲۳-۲۷). غزالی نیز در الاقتصاد فی الاعتقاد، حدیث را به‌عنوان جزئی از اجماع اهل سنت معرفی کرده و آن را در چارچوب عقل جمعی تثبیت می‌نماید (غزالی، ۱۴۰۸ق، ص ۲۳۴-۲۳۶).

همانطور که اشاره شد در سنت امامیه، وضعیت متفاوت است. منابع حدیثی شیعه، مانند الکافی اثر محمد بن یعقوب کلینی و الارشاد تألیف شیخ مفید، مشروعیت امامت را بر اساس نص الهی و عصمت ائمه تعریف می‌کنند و قریشی بودن را تنها وصفی تبعی می‌دانند، نه شرطی تعیین‌کننده (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۷۶-۲۸۰؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۵-۱۸). این تفاوت، نشان‌دهنده تأثیر زمینه‌های فکری و تاریخی متفاوت در شکل‌دهی به کارکرد یک گزاره است. در نتیجه، همان حدیث در دو سنت فکری، کارکردی متفاوت پیدا می‌کند: در سنت اهل سنت به شرط حقوقی خلافت بدل می‌شود و در سنت امامیه، صرفاً به‌عنوان وصفی تاریخی و غیرمقوم مطرح می‌گردد.

بررسی منابع اولیه همچنین نشان می‌دهد که حدیث «الْأُمَّةُ مِنْ قَرِيْشٍ» از نظر الفاظ و نحوه بازنقل، دچار تنوع‌هایی شده است که انعطاف معنایی آن را افزایش داده است. برخی نقل‌ها بر نقش قریش در حفظ وحدت امت تأکید دارند، برخی بر انتساب نسبی پیامبر و ویژگی‌های خانوادگی، و برخی بر قدرت سیاسی قبیله قریش متمرکزند (مسلم، ۱۴۱۶ق، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش؛ بخاری، ۱۴۲۲ق، کتاب الأحكام، باب الأمراء من قریش). این تنوع در نقل‌ها، نشان‌دهنده آن است که روایت در مراحل اولیه هم‌زمان هم ابزاری برای مشروعیت‌بخشی سیاسی بوده و هم حامل آموزه‌های اجتماعی و فرهنگی.

تحلیل منابع اولیه نشان می‌دهد که حدیث «الْأُمَّةُ مِنْ قَرِيْشٍ» از آغاز تا تثبیت در سنت‌های فقهی و کلامی، فرایندی سه مرحله‌ای را طی کرده است: نخست، به‌عنوان مداخله زبانی در بحران جانشینی صدر اسلام؛ دوم، به‌عنوان روایت تثبیت‌شده در حافظه حدیثی؛ و سوم، به‌عنوان اصل هنجاری در نظریه‌های کلاسیک خلافت. این سیر تحول، دقیقاً همان چیزی است که چارچوب نظری تاریخ‌گرایی زبانی اسکینر آن را قابل بازسازی می‌داند، زیرا معنا و کارکرد یک متن تنها در نسبت با موقعیت‌های تاریخی و کنش‌های اجتماعی قابل فهم است.

۶. تحلیل کنش گفتاری حدیث در بستر بحران

تحلیل کنش گفتاری حدیث «الْأُمَّةُ مِنْ قَرِيْشٍ» مستلزم بازسازی دقیق موقعیت تاریخی، منازعات سیاسی و هنجارهای رایج عصر صدور آن است. همان‌گونه که اسکینر تأکید می‌کند، معنا و اثر یک متن سیاسی تنها در نسبت با منازعه‌ای که در آن مداخله می‌کند قابل فهم است و فهم صرف معنای لفظی گزاره کفایت نمی‌کند (Skinner, 1969).

48-49 p). از این منظر، حدیث مورد بحث را باید به مثابه یک کنش گفتاری^{۱۰} تحلیل کرد که در پاسخ به بحران جانشینی و رقابت میان مهاجران و انصار شکل گرفته است.

در لحظه صدور حدیث، جامعه اسلامی تازه از فقدان رهبر کاریزماتیک پیامبر اسلام مواجه شده بود. منابع تاریخی همچون تاریخ الرسل والملوک طبری و أنساب الأشراف بلاذری نشان می‌دهند که منازعه بر سر معیار مشروعیت سیاسی، ابعاد گسترده‌ای داشت و شامل رقابت برای تسلط بر رهبری مذهبی و سیاسی و نیز کسب مشروعیت اجتماعی بود (طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۹۸-۲۰۵؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۸۲-۵۸۶). در این شرایط، گزاره «الأئمة من قریش» به عنوان ابزاری زبانی، کارکرد محدودسازی افق‌های قدرت را بر عهده داشت: این حدیث امکان خلافت انصار و بدیل‌های غیرقریشی را به حاشیه می‌راند و برتری گروه قریش را طبیعی و مشروع می‌ساخت.

بر اساس رویکرد اسکینر، این کنش گفتاری دارای سه ویژگی کلیدی است: نخست، هدفمند بودن؛ دوم، قرار گرفتن در چارچوب قواعد زبانی و هنجارهای رایج؛ و سوم، توانایی تغییر رفتار یا انتظار جامعه. هدف حدیث، تثبیت جایگاه سیاسی قریش و مشروعیت بخشیدن به رهبر منتخب این گروه بود. از نظر قواعد زبانی و هنجارهای رایج، قبیلۀ قریش به عنوان نخبگان سیاسی و فرهنگی عرب شناخته می‌شد و مشروعیت رهبر جدید باید با استناد به این هنجار تثبیت می‌شد (مرتضوی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۷). از این رو، گزاره «الأئمة من قریش» به صورت استراتژیک، از طریق زبان و نقل حدیث، یک هنجار تاریخی را فعال می‌کرد و نقش بازدارنده‌ای در مقابله با بدیل‌های بالقوه داشت.

علاوه بر این، نیروی کنشی حدیث را می‌توان در دو بعد مشاهده کرد: بعد مستقیم و بعد نمادین. بعد مستقیم شامل کاربرد حدیث در استدلال سیاسی و مشروعیت‌بخشی به رهبر منتخب است، همان‌گونه که منابع اولیه نشان می‌دهند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۰۲-۲۰۳). بعد نمادین شامل تثبیت قریش به عنوان حامل مشروعیت و مرجع مشروعیت‌آفرین است، که در طول زمان، به تدریج در حافظه اجتماعی و فرهنگی جامعه اسلامی نهادینه شد و زمینه را برای تبدیل روایت به اصل هنجاری در نظریه‌های کلاسیک خلافت فراهم آورد (ماوردی، ۱۴۰۹ق، ص ۵-۶؛ جوینی، ۱۴۰۱ق، ص ۲۳-۲۷). تحلیل منابع حدیثی نشان می‌دهد که این روایت در شکل‌های متعددی نقل شده است. برخی نقل‌ها بر قریش بودن ائمه به عنوان شرط مشروعیت تأکید دارند، برخی بر نسب پیامبر و جایگاه خانوادگی او، و برخی بر اقتدار سیاسی و توانایی اداره جامعه تأکید می‌کنند (بخاری، ۱۴۲۲ق، کتاب الأحکام، باب الأمراء من قریش؛ مسلم، ۱۴۱۶ق، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش). این تنوع، انعطاف معنایی حدیث را افزایش داده و امکان سازگاری آن با شرایط سیاسی و اجتماعی متفاوت را فراهم ساخته است. این ویژگی بیانگر آن است که گزاره‌های گفتاری می‌توانند با تغییر زمینه، کارکردهای متفاوتی پیدا کنند و معنای کنش آنها تنها در بافت موقعیت قابل فهم است (Skinner, 2002, pp. 58-63).

در سنت اهل تسنن، تحلیل کنش گفتاری حدیث منجر به تثبیت آن به عنوان قاعده‌ای هنجاری شد. ماوردی در الأحکام السلطانیة، حدیث را به عنوان پایه حقوقی مشروعیت خلافت قرار می‌دهد و بدون اشاره به بحران اولیه یا زمینه‌های تاریخی صدور روایت، قریشی بودن را شرط امامت می‌شمارد (ماوردی، ۱۴۰۹ق، ص ۵-۶). جوینی و غزالی نیز این گزاره را به عنوان بخش اجماع اهل سنت معرفی می‌کنند و آن را از یک کنش موقعیتی به یک اصل پذیرفته شده ارتقا

10 . illocutionary act

می‌دهند (جوینی، ۱۴۰۱ق، ص ۲۳-۲۷؛ غزالی، ۱۴۰۸ق، ص ۲۳۴-۲۳۶). در این مرحله، کارکرد اولیه حدیث به کارکردی نمادین و قانونی بدل می‌شود و زمینه تاریخی صدور روایت به حاشیه رانده می‌شود. در مقابل، در سنت امامیه، همان گزاره در چارچوبی متفاوت تفسیر می‌شود (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۷۶-۲۸۰؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۵-۱۸). که نشان می‌دهد که همان کنش گفتاری در دو سنت کلامی متفاوت، کارکردهای متضاد پیدا می‌کند: در سنت اهل سنت، به شرط حقوقی خلافت بدل می‌شود و در سنت امامیه، صرفاً به وصفی تاریخی محدود می‌گردد.

از اینرو باید گفت تحلیل کنش گفتاری حدیث «الأئمة من قریش» با تکیه بر تاریخ‌گرایی زبانی اسکینر، نشان می‌دهد که گزاره‌های دینی می‌توانند در متن بحران‌های سیاسی، نیروی کنشی واقعی داشته باشند و همزمان، در طول زمان، به اصول هنجاری و بدیهی در نظریه‌های سیاسی و فقهی بدل شوند. این تحلیل، علاوه بر بازسازی عملکرد تاریخی حدیث، نشان می‌دهد که معنا و کارکرد گزاره‌های دینی در هر دوره، تنها در نسبت با زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و هنجاری آن دوره قابل فهم است و تقلیل آنها به معنا یا دلالت لفظی، خوانشی ناقص و فراتاریخی خواهد بود (Skinner, 1969, p24; مرتضوی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۷).

۷. فرایند نهادینه‌سازی حدیث «الأئمة من قریش» در نظریه خلافت

تحلیل تاریخ‌مند حدیث «الأئمة من قریش» زمانی کامل می‌شود که فراتر از بازسازی لحظه صدور، به بررسی فرایند نهادینه‌شدن آن در سنت نظری اهل سنت پرداخته شود. مسئله در این سطح آن است که چگونه یک گزاره که در بستر بحران جاننشینی صدر اسلام به مثابه مداخله‌ای زبانی عمل می‌کرد، در طی قرون بعدی به یکی از شروط هنجاری و بدیهی امامت تبدیل شد. این گذار، صرفاً تحولی مفهومی نیست، بلکه فرآیندی اجتماعی-نهادی است که در آن، روایت حدیثی، ساختار قدرت و دستگاه‌های کلامی و فقهی به صورت متقابل یکدیگر را تقویت کرده‌اند.

نخستین گام در این مسیر، تثبیت حدیث در سنت حدیثی اهل سنت بود. ثبت روایت در جوامع معتبر، به ویژه صحیح البخاری و صحیح مسلم، آن را در زمره نصوص معتبر قرار داد و بدین سان، امکان استناد فقهی و کلامی گسترده به آن را فراهم ساخت (بخاری، ۱۴۲۲ق، کتاب الأحکام، باب الأمراء من قریش؛ مسلم، ۱۴۱۶ق، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش). این مرحله را می‌توان حدیثی‌سازی مشروعیت سیاسی نامید؛ یعنی انتقال یک مضمون منازعه‌محور به سطح نص معتبر دینی. در این فرایند، زمینه تاریخی بحران سقیفه و رقابت مهاجر و انصار، که در منابع تاریخی همچون تاریخ الرسل والملوک طبری و أنساب الأشراف بلاذری بازتاب یافته است (طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۹۸-۲۰۵؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۸۲-۵۸۶)، به تدریج از کانون توجه خارج شد و روایت در قالب گزاره‌ای کلی و فراتاریخی بازخوانی گردید.

مرحله دوم، ادغام حدیث در دستگاه نظری خلافت بود. در قرن پنجم هجری، با صورت‌بندی منسجم نظریه سیاسی اهل سنت، شرط قریشی‌بودن به عنوان یکی از شرایط اساسی امامت تثبیت شد. ابوالحسن ماوردی در الأحکام السلطانية، قریشی‌بودن را در کنار عدالت، علم و کفایت، شرط انعقاد امامت می‌داند و آن را به روایات نبوی مستند می‌سازد (ماوردی، ۱۴۰۹ق، ص ۵-۶). در اینجا، حدیث نه به عنوان گزارشی تاریخی، بلکه به عنوان قاعده‌ای حقوقی در

چارچوب نظریه دولت اسلامی مطرح می‌شود. این صورت‌بندی روایت را از یک کنش گفتاری در بستر بحران، به اصلی انتزاعی در نظام حقوق عمومی اسلامی تبدیل می‌کند.

همین‌الگو در آثار امام الحرمین جوینی در غیث‌الأمم تداوم می‌یابد. جوینی ضمن پذیرش شرط قریشی بودن، امکان سقوط آن را در شرایط اضطرار بررسی می‌کند (جوینی، ۱۴۰۱ق، ص ۲۳-۲۷). همین بحث نشان می‌دهد که اصل قریشی بودن به‌عنوان قاعده معیار مفروض گرفته شده و تنها در وضعیت‌های استثنایی قابل تعلیق است. ابوحامد غزالی نیز در الاقتصاد فی الاعتقاد، این شرط را در قالب اجماع امت بازنمایی می‌کند (غزالی، ۱۴۰۸ق، ص ۲۳۴-۲۳۶). ارجاع به «اجماع» در این مرحله اهمیت روش‌شناختی دارد؛ زیرا اجماع به‌مثابه سازوکاری برای طبیعی‌سازی یک گزاره تاریخی عمل می‌کند و آن را از حوزه منازعه نظری به حوزه بداهت هنجاری منتقل می‌سازد.

در اینجا، پیوند نظریه و ساختار قدرت نیز نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند. خلافت اموی و سپس عباسی، هر دو در چارچوب قریش تعریف می‌شدند. استمرار عینی قدرت در دست خاندان‌های قریشی، موجب شد که شرط قریشی بودن نه‌تنها از حیث حدیثی و کلامی، بلکه از حیث تجربه تاریخی نیز طبیعی جلوه کند. بدین ترتیب، میان واقعیت سیاسی و نظریه کلامی رابطه‌ای تقویتی برقرار شد. نظریه، استمرار قدرت قریش را توجیه می‌کرد و استمرار قدرت، اعتبار نظریه را افزایش می‌داد. این هم‌افزایی، زمینه تبدیل یک گزاره موقعیتی به قاعده‌ای پایدار را فراهم ساخت.

در مقابل، در سنت امامیه، این طبیعی‌سازی رخ نداد. محمد بن یعقوب کلینی شرط قریشی بودن را فاقد نقش تأسیسی معرفی می‌کند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۷۶-۲۸۰). شیخ مفید نیز مشروعیت را در چارچوب نظریه نص و عصمت صورت‌بندی می‌کند (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۵-۱۸). در این سنت، قریشی بودن اگرچه وصفی تاریخی است، اما هرگز به شرط حقوقی عام برای مشروعیت سیاسی تبدیل نمی‌شود. این تفاوت نشان می‌دهد که طبیعی‌سازی یک گزاره، تابع ساختار گفتمانی و توازن قدرت در هر سنت است و نه امری ذاتی در متن حدیث.

این تحول را می‌توان در چارچوب تاریخ‌گرایی زبانی نیز تبیین کرد. زیرا بسیاری از مفاهیم سیاسی در اصل پاسخ‌هایی به منازعات خاص بوده‌اند که در گذر زمان، صورت انتزاعی یافته و همچون اصولی جاودانه تلقی شده‌اند (Skinner, 1969, p37; 2002, pp. 86-90). حدیث «الأئمة من قریش» نیز نمونه‌ای از همین فرایند است: مداخله‌ای زبانی در بحران جانشینی، که در طی سده‌ها به اصل هنجاری نظریه خلافت بدل شد. بازسازی این سیر تحول نشان می‌دهد که شرط قریشی بودن، بیش از آنکه محصول استنباطی انتزاعی باشد، نتیجه فرایند تاریخی تثبیت، تکرار و نهادینه‌سازی یک گزاره در بستر ساختار قدرت است.

۸. نتیجه‌گیری

تحلیل حدیث «الأئمة من قریش» در چارچوب تاریخ‌گرایی زبانی، امکان تمایزگذاری دقیق میان سه سطح را فراهم ساخت: سطح صدور تاریخی، سطح تثبیت حدیثی و سطح صورت‌بندی هنجاری در نظریه سیاسی. در این پژوهش نشان داده شد که این حدیث را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان گزارشی اعتقادی یا حکمی فقهی فهم کرد، بلکه باید آن را در مقام مداخله‌ای زبانی در متن یک بحران سیاسی بنیادین - بحران جانشینی پس از وفات پیامبر - تحلیل نمود.

منابع تاریخی اولیه، همچون تاریخ الرسل والملوک اثر محمد بن جریر طبری و أنساب الأشراف تألیف احمد بن یحیی بلاذری، نشان می‌دهد که استناد به قریش در جریان سقیفه، کارکردی استدلالی و اقناعی داشت و در چارچوب منازعه

مهاجر و انصار به کار گرفته شد. در این سطح، حدیث یا مضمون آن، افق‌های مشروعیت را محدود می‌کرد و از طریق فعال‌سازی هنجارهای قبیل‌های مسلط، ترجیح سیاسی خاصی را تثبیت می‌نمود. بنابراین، معنای اولیه حدیث نه یک اصل انتزاعی در باب امامت، بلکه کنشی زبانی برای حل یک بحران عینی قدرت بود.

مرحله دوم تحول، با ثبت حدیث در منابع معتبر حدیثی، از جمله صحیح البخاری و صحیح مسلم، رقم خورد. این مرحله را می‌توان انتقال از استدلال تاریخی به نص معتبر دانست. در این فرآیند، روایت از بستر منازعه خاص خود جدا شد و در قالب گزاره‌ای عام و قابل استناد در فقه و کلام تثبیت گردید. همین تثبیت، زمینه را برای ارتقای حدیث به سطح اصل هنجاری فراهم کرد.

در مرحله سوم، متکلمان و فقیهان اهل سنت، به‌ویژه ابوالحسن ماوردی در الأحکام السلطانیة، امام الحرمین جوینی در غیاث الأمم و ابوحامد غزالی در الاقتصاد فی الاعتقاد، قریشی‌بودن را به‌عنوان شرط حقوقی امامت صورت‌بندی کردند. در این مرحله، حدیث از سطح کنش گفتاری به سطح قاعده‌ای انتزاعی و بدیهی ارتقا یافت. ارجاع به اجماع در آثار متأخر، نقش مهمی در طبیعی‌سازی این گزاره ایفا کرد و آن را از حوزه منازعه نظری به قلمرو بداهت هنجاری منتقل ساخت.

در مقابل، سنت امامیه مسیر متفاوتی پیمود. در آثار آنها مشروعیت امامت بر نص الهی و عصمت مبتنی شد و قریشی‌بودن، نقشی غیرتأسیسی یافت. این تفاوت نشان می‌دهد که طبیعی‌سازی یک گزاره تاریخی، وابسته به ساختار گفتمانی و نسبت آن با قدرت سیاسی است و نه نتیجه ضرورت درونی متن حدیث.

از منظر نظری، یافته‌های این پژوهش با چارچوب تاریخ‌گرایی زبانی کونتین اسکینر قابل تبیین است. اسکینر نشان می‌دهد که بسیاری از مفاهیم سیاسی در اصل مداخلاتی در منازعات خاص بوده‌اند که در گذر زمان صورت انتزاعی یافته‌اند. حدیث «الأئمة من قریش» نیز از چنین الگویی تبعیت کرده است: نخست کنشی زبانی در بستر بحران؛ سپس نصی تثبیت‌شده در حافظه حدیثی؛ و سرانجام شرطی هنجاری در نظریه خلافت کلاسیک.

بر این اساس، نتیجه اصلی پژوهش آن است که شرط قریشی‌بودن در نظریه سیاسی اهل سنت، بیش از آنکه اصل انتزاعی و فراتاریخی باشد، محصول فرایند تاریخی تثبیت و نهادینه‌سازی یک مداخله گفتاری اولیه است. تمایزگذاری میان لحظه تأسیس تاریخی و صورت‌بندی هنجاری متأخر، نه تنها به فهم دقیق‌تر نظریه خلافت می‌انجامد، بلکه نشان می‌دهد که مفاهیم سیاسی در سنت اسلامی نیز همچون دیگر سنت‌های فکری، در بستر منازعات تاریخی شکل گرفته و تحول یافته‌اند.

۹. منابع

۱. ابن عساکر، علی بن حسن، (۱۴۱۵ق)، تاریخ مدینة دمشق، بیروت: دار الفکر.
۲. اسلامی علی‌آبادی، طاهره؛ توران، امداد، (۱۳۹۷)، آراء و مبانی خلفای سه‌گانه در مشروعیت بخشی به خلافت خود و یکدیگر، پژوهشنامه تاریخ، (۵۱)، ۳۹-۵۷.
۳. اسلامی علی‌آبادی، طاهره؛ توران، امداد، (۱۳۹۹)، جانشینی رسول (ص) در سیره نبوی و رأی خلفای ثلاث، پژوهش‌های اعتقادی کلامی، ۸(۳۷)، ۷-۲۸.

۴. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، (۱۳۶۹ق/ ۱۹۵۰م)، *مقالات الإسلامیین واختلاف المصلین*، تحقیق: محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره: مكتبة النهضة المصرية.
۵. بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۲۲ق)، *الجامع الصحیح (صحیح البخاری)*، تحقیق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، بیروت: دار طوق النجاة.
۶. بلاذری، احمد بن یحیی، (۱۴۱۷ق/ ۱۹۹۶م)، *أنساب الأشراف*، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دارالفکر.
۷. تولی، جیمز، (۱۳۸۳)، «روش شناسی اسکینر در تحلیل اندیشه سیاسی»، مترجم غلامرضا بهروزلک، *فصلنامه علوم سیاسی*، سال هفتم، شماره ۲۸.
۸. جوینی، عبدالملک بن عبدالله (امام الحرمین)، (۱۴۰۱ق/ ۱۹۸۱م)، *غیاث الأمم فی التیث الظلم*، تحقیق: عبدالعظیم الدیب، دوحه: وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية.
۹. حسن، ابراهیم حسن، (۱۹۶۴)، *تاریخ الاسلام*، قاهره: مكتبة النهضة المصرية.
۱۰. حسنی نسب، مرتضی، (۲۰۲۵)، *تبیین موقف الإمام السجاد (ع) من الحاكم الجائر فی ضوء رسالة الحقوق، الحوکمة فی القرآن والسنة*، (۱)۳، ۵۳-۷۰.
۱۱. رضائی کلیری، ابراهیم، (۱۴۰۱)، *کنش‌گری خلفای نخستین در ترویج گفتمان برتری قریش*، با تکیه بر متون کهن فریقین، *مطالعات مقارنه‌ای مذاهب اسلامی*، (۴)، ۱۲۷-۱۴۵.
۱۲. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، (۱۴۱۷)، *تاریخ الخلفاء*، تحقیق ابراهیم صالح، بیروت: دار صادر.
۱۳. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۸۷ق/ ۱۹۶۷م)، *تاریخ الرسل والملوک*، تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، قاهره: دارالمعارف.
۱۴. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد، (۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م)، *الاقتصاد فی الاعتقاد*، تحقیق: عبدالله محمد الخلیلی، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۱۶. ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد، (۱۴۰۹ق/ ۱۹۸۹م)، *الأحكام السلطانية والولايات الدینیة*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۷. مرتضوی، سید خدایار، (۱۳۸۵ش)، «بررسی آثار اسکینر و کاوشی در نقد وی بر متدلوزی قرائت زمینه‌ای»، *فصلنامه قیسات*، شماره ۴۲.
۱۸. مرتضوی، سید خدایار، (۱۳۸۶ش)، «تبیین روش‌شناسی اندیشه سیاسی از منظر کوئنتین اسکینر»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال سوم، شماره اول، زمستان.
۱۹. مفید، محمد بن محمد (شیخ مفید)، (۱۴۱۳ق)، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، تحقیق: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم: کنگره شیخ مفید.
۲۰. نوئی، ابراهیم، (۱۴۰۳)، *بررسی تمسک به «الائم من قریش» در نشست سقیفه، فصلنامه تخصصی قرآن و حدیث سفینه*، ۲۱(۸۲)، ۶۷-۸۲.

21. Austin, J. L. (1962). *How to Do Things with Words*. Oxford: Clarendon Press.

22. Skinner, Quentin. (1969). *Meaning and Understanding in the History of Ideas*.

History and Theory, 8(1), 3–53.

23. Skinner, Quentin. (2002). Visions of Politics. Vol. I: Regarding Method. Cambridge: Cambridge University Press.